

منطق طبقه‌بندی علوم

علی‌اکبر رشاد*

چکیده

از دید مؤلف مقاله، «طبقه‌بندی علوم» از فروع مبحث «هویت‌شناسی» علم و مبتنی بر مسئله‌ی «ملاک وحدت و تمایز علوم» است. از نظر وی می‌توان با دو رویکرد، به مسئله‌ی «طبقه‌بندی علوم» نگریست: ۱. پسینی، ۲. پیشینی. طبق تعریف ایشان طبقه‌بندی علوم، با رویکرد پسینی عبارت است از: «ترسیم جغرافیای میراث معرفتی بشر» و با رویکرد پیشینی، عبارت است از: «مهندسی مطلوب معرفت». مؤلف در متن مقاله، پس از ارائه‌ی تعاریف «علم دینی» و «علوم انسانی اسلامی»، همچنین اشاره به اهداف و فواید طبقه‌بندی علوم و ضرورت آن، نگاهی گذرا به تاریخچه‌ی طبقه‌بندی در دنیای غرب و نیز جهان اسلام افکنده است. در ادامه نیز با نقد اجمالی نظریه‌های مختلف در باب ملاک وحدت و تمایز علوم و تبیین «نظریه‌ی تناسب» (سازواری چندوجهی مانع‌الخلوی مؤلفه‌های رکنی علم) منطق پیشنهادی خود برای تفکیک و طبقه‌بندی علوم را که مبتنی بر نظریه‌ی مزبور است، ارائه می‌کند. در انتها نیز سؤالات و اشکالات احتمالی وارد بر نظریه را مطرح کرده، پاسخ می‌گوید. وی الگوی پیشنهادی خود را طبقه‌بندی «هرم- شبکه‌سان» علوم می‌نامد.

واژگان کلیدی: علم دینی- تعریف، علوم- طبقه‌بندی، علوم انسانی، معیار وحدت و تمایز علوم، نظریه‌ی تناسب ارکان علم، الگوی طبقه‌بندی «هرم- شبکه‌سان» علوم.

* مدرس خارج فقه و اصول حوزه و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

درآمد: اشاره به پاره‌های نکات مقدماتی

یک) مبادی تصویریهی بحث

۱. تعریف طبقه‌بندی علوم

می‌توان با دو رویکرد، به مسئله‌ی «طبقه‌بندی علوم» نگریست:

الف) پسینی و ناظر بر طبقه‌بندی و دسته‌بندی دانش‌های بشری، آن‌سان که هم‌اکنون هستند.

ب) پیشینی و ناظر به مهندسی کلان معرفت، آن‌سان که باید و شاید باشند. تعریف رده‌بندی علوم از منظر هر کدام از این دو نگاه، با دیگری متفاوت است.

طبقه‌بندی علوم، با رویکرد پسینی، به تعبیر ساده و کوتاه، عبارت است از: «بیان وحدت و تمایز دانش‌های موجود با همدیگر» و به تعبیر دیگر «نشان‌دادن وحدت علوم در عین کثرت و کثرت علوم در عین وحدت در وضع موجود»؛ و به بیان فنی و تفصیلی‌تر، طبقه‌بندی علوم، عبارت است از: «ترسیم جغرافیای میراث معرفتی بشر و تعیین جایگاه هر گروه‌دانش در آن و هر یک از دانش‌ها در میان هموندانش، بر اساس معیار یا معیارهای معین».

اما طبقه‌بندی علوم با رویکرد پیشینی، به‌اجمال عبارت است از: «مهندسی مطلوب معرفت» و به‌تفصیل - و مطابق با منطق پیشنهادی راقم - عبارت است از: «صورت‌بندی هرم - شبکه‌سان، پویا و فرگشت‌یابنده‌ی مجموعه‌ی معارف، از رهگذر سنجش مؤلفه‌های رکنی تکون‌بخش دانش‌ها با یکدیگر».

رویکرد اصلی ما در این مقال، پیشینی است؛ ازاین‌رو عمده‌ی مباحث مقاله را با همین نگرش پی خواهیم گرفت. با هر یک از کلمات و فقرات تشکیل‌دهنده‌ی تعریف تفصیلی، به جزء و جهتی از طرایف و ظرایف نهفته در الگوی پیشنهادی اشاره کرده‌ایم؛ از جمله:

- با ترکیب «صورت‌بندی»، به فعالانه - نه منفعلانه و بسنده به گزارش وضع موجود -

بودن عمل طبقه‌بندی علوم و مهندسی معرفت در رویکرد پیشینی؛

- با تعبیر «هرم - شبکه‌سان» به نسبت عمودی معرفت و مجموعه‌ی علوم و ترتب آنها بر

همدیگر و نیز به مناسبات افقی و ترتیب عرضی آنها با یکدیگر در سامانه‌ی پیشنهادی.

- با واژه‌های «پویا» و «فرگشت‌یابنده»، به نقش الگو و رویکرد مورد نظر در پیش‌روندگی معرفت و فراشوندگی دانش‌ها (الگوی پیشنهادی، تنها وصف وضع موجود نیست که ارائه‌ی وضع مطلوب نیز هست).

- با تعبیر «مجموعه‌ی معارف» به گستره‌ی موضوع الگوی پیشنهادی که همه‌ی معرفت بشری است و بسی فراتر از علوم تجربی و بلکه مجموع دانش‌های مدون کنونی است.

- با عبارت «از رهگذر سنجش مؤلفه‌های رکنی تکون‌بخش دانش‌ها با یکدیگر» به نظریه‌ی مبنای این الگو که نظریه‌ی تناسق است و شیوه‌ی اجرایی آن.

با توجه به خصوصیات الگوی پیشنهادی، می‌توان آن را الگوی طبقه‌بندی «هرم- شبکه‌سان» علوم نامید.

۲. تعریف علم دینی

علم دینی- بر اساس تلقی مختار- عبارت است از: معرفت دستگاووار متشکل از قضایای انباشته‌ی سازوار معطوف به مطالعه‌ی قلمرو معین که مبتنی بر مبانی نظری دینی و با کاربست منطق علمی هم‌افزای پیوسته‌پویا (دیالکتیک - دینامیکال)، از منابع معتبر فراچنگ آمده باشد.

«منطق هم‌افزای پیوسته‌پویا» عنوان و تعبیری است از دستگاه روشگانی‌ای که نگارنده برای تولید معرفت دینی- از جمله علم دینی- و تحلیل معرفت‌شناختی آن ارائه کرده است و تفصیل آن در قالب اثر مستقلی با نام **منطق فهم دین*** منتشر گردیده است. این روش‌شناسی تولید علم مبتنی بر نظریه‌ی ابتناسق است. علم دینی را می‌توان با عبارت زیر نیز تعریف کرد: «معرفت دستگاووار متشکل از قضایای معطوف به مطالعه‌ی یک موضوع حقیقی یا اعتباری که بر اساس مبادی معرفتی و منطق موجه دینی، از منابع معتبر، استنتاج یا استنباط شده باشند».

* رشاد، علی‌اکبر؛ **منطق فهم دین**: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی اکتشاف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی؛ تهران:

سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.

۳. تعریف علوم انسانی اسلامی

علوم انسانی دینی عبارت است از: طیفی از معرفت‌های دستگاوهار متشکل از قضایای «تبیینی - إخباری»، «تجویزی - إلامی» و «تحسینی - ارزشی» معطوف به یکی از ساحت‌های «مواجهه‌ی ارادی» جوانحی یا جوارحی انسان که مبتنی بر مبانی اسلامی، مطابق معرفت‌شناسی واقع‌گرای دینی و با کاربرست منطق هم‌افزای پیوسته‌پویا (دیالکتیک - دینامیکال)، فراچنگ آمده باشد.

اشتمال علوم انسانی بر قضایای «تبیینی - إخباری» مستلزم جزئیت دانش انسان‌شناسی در آن است؛ چنان‌که شمول قضایای تشکیل‌دهنده‌ی علوم انسانی بر قضایای معطوف به «ساحت "مواجهه‌ی ارادی" جوانحی انسان» نیز علوم حاوی مباحث نظری و انتزاعی را وارد قلمرو علم انسانی می‌کند.

دو) جایگاه مبحث «طبقه‌بندی علوم»

مبحث «طبقه‌بندی علوم» از مباحث اساسی فلسفه‌ی عام و مشترک علوم به شمار می‌رود؛ این بحث از فروع مبحث «هویت‌شناسی» علم و مبتنی بر مسئله‌ی «ملاک وحدت و تمایز علوم» قلمداد می‌شود. پذیرش عنوان «علوم انسانی» و تکون حوزه‌ی معرفتی مستقلی با این عنوان، خود مولود پذیرش الگوی خاصی در طبقه‌بندی علوم است.

سه) اهداف و فواید طبقه‌بندی علوم

موارد زیر از اهم اهداف و آثار این فعالیت علمی در نگاه پسینی است:

۱. ایجاد خودآگاهی عصری نسبت به کمّ و کیف بخش اصلی میراث معنوی بشر، یعنی علوم.
۲. دستیابی به سیر و مسیر معرفت بشری.
۳. تعیین جایگاه هر گروه‌دانش در جغرافیای معرفت و نیز تشخیص نسبت و مناسبات هر یک از علوم با دانش‌های هموندش.
۴. پیشگیری از خلط دانش‌ها و حوزه‌های معرفتی با یکدیگر.
۵. تسهیل تعلیم نسل نوخواسته در هر عصری.

طبقه‌بندی علوم با رویکرد پیشینی که لاجرم از رویکرد انتقادی - اصلاحی و نوآورانه نیز برخوردار خواهد بود، سبب ارتقای خودآگاهانگی آبنای روزگار نسبت به ذخایر معرفتی و نیز زمینه‌ساز بسط و بازسازی دانش‌های بومی می‌گردد.

چهار) ضرورت طبقه‌بندی علوم

از آنچه در بیان اهداف و آثار گفته شد، بایستگی طبقه‌بندی علوم به صورت عام نیز آشکار گشت. برای تبیین ضرورت ارائه‌ی طبقه‌بندی اسلامی و بومی نیز به ذکر این نکته قناعت می‌کنیم که با توجه به تأثیر اجتناب‌ناپذیر «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی» و «علم‌شناسی» فیلسوفان در نوع و نحوه‌ی صورت‌بندی علوم، هر گفتمان و فیلسوفی الگوی مطلوب و مقبول خویش را در این مسئله ارائه خواهد کرد؛ ما مسلمانان نیز باید الگوی مبتنی بر مبانی و منطق علمی پذیرفته‌ی خویش را طراحی و ارائه کنیم؛ زیرا رویکرد «الحادی» و مادی به هستی، همچنین نگرش «شکاکانه» و «نسبی‌انگارانه» به معرفت و نیز نگاه «اومانیستی» و «زیست‌شناختی» و فیزیکی‌ال به انسان و نگاه «پوزیتیویستی» و تجربه‌بسنده به علم که همگی روی‌آوردهای شایع و مسلط روزگار ما در عرصه‌ی فلسفه، معرفت‌شناسی و علم هستند، مجالی برای درج علوم الهی و عقلی، در طبقه‌بندی علوم باقی نمی‌گذارد. اصولاً الگوهای طبقه‌بندی علوم، همواره - و اکنون بیش از پیش - به جای آنکه پسینی باشند، پیشینی‌اند؛ به تعبیر دیگر همان ادله‌ای که تأسیس و توسعه‌ی فلسفه‌ی اسلامی و مستقل علم را ضروری می‌سازد، پرداختن به طبقه‌بندی اسلامی و بومی را بایسته می‌دارد.

علاوه بر آنچه گذشت، این نکته نیز درخور توجه است که در عصر ما توسعه و تطور دانش‌های موجود و نیز تأسیس علوم جدید، شتاب صدچندان یافته است. این امر علاوه بر آنکه لامحاله موجب تغییر نظام و هندسه‌ی طبقه‌بندی است، ارائه‌ی نظام‌ها و الگوهای روزآمد را بیش از پیش مبرم می‌دارد.

پنج) پیرنگ و پیشینه‌ی طبقه‌بندی علوم در مغرب‌زمین و جهان اسلام

طبقه‌بندی علوم از دغدغه‌های دیرین و دائمی فیلسوفان و فرزائگان بوده، بدین جهت شماری از علمای شرقی و غربی در این وادی، طبع و توان آزموده‌اند. در مغرب‌زمین

ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) بر اساس «موضوع» و «متعلق» علوم، فرانسیس بیکن (Francis Bacon) (۱۵۶۱-۱۶۲۶م) و ژان لرون دالامبر (Jean le Rond D'Alembert) (۱۷۱۷-۱۷۸۳م) هر دو بر اساس «قوای ذهنی» سه‌گانه‌ی عامل در عرصه‌ی علم (حافظه، مخیله و عاقله)، آگوست کنت (Auguste Conte) (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) به زعم خود با لحاظ فرایند تاریخی معرفت بشری و نیز نظام «کلّیت متنازل و پیچیدگی متزاید» علم‌ها و هریرت اسپنسر (Herbert Spencer) (۱۸۲۰-۱۹۰۳م) به لحاظ انتزاعی یا عینی‌بودن علم‌ها، به رده‌بندی علوم و معارف بشری دست زده‌اند.

در جهان اسلام نیز تحقیق و تألیف در زمینه‌ی رده‌بندی معارف از سده‌ی دوم هجری با نگارش رساله‌ی الحدود جابر بن حیان (احتمالاً ۱۰۲-۱۶۰ق) آغاز شد و با تلاش علمای اعصار مختلف، تداوم و بلکه تکامل یافت. گزارش مختصری راجع به تاریخچه و پیشینه‌ی مسئله‌ی طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام را در ذیل می‌آوریم. از آنجا که این فقره چندان مدخلیتی در بحث ما- که ارائه‌ی منطق پیشنهادی است- ندارد، در اغلب موارد به گزارش دیگران اعتماد کرده، این بخش را تبیین می‌کنیم. شخصیت‌های نامبردار این عرصه عبارت‌اند از:

۱. ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (۱۸۳-۲۵۹ق) در رساله فی کمیة کتب ارسطو آثار ارسطو را به چهار دسته تقسیم کرده است: ۱. منطقیات که خود هشت قسم است، از قبیل: مقولات،... برهان و...؛ ۲. طبیعیات از قبیل سماع طبیعی، (سمع الکیان)، السماء و...؛ ۳. آنچه از طبیعت بی‌نیاز است، هرچند با جسم نوعی ارتباط دارد، از قبیل نفس، نبات و...؛ ۴. آنچه از طبیعت بی‌نیاز است و هیچ پیوندی با آن ندارد که یک قسم بیش نیست و آن، مابعدالطبیعه است. پس از اینها نیز کتاب‌های اخلاق قرار دارد. به نظر وی این همه باید بعد از ریاضیات خوانده شوند و ریاضیات چهار قسم است: علم عدد، هندسه، تنجیم که همان «هیئت» است و تألیف که همان «موسیقی» است. البته کار کندی بیش از آنکه طبقه‌بندی علوم به شمار آید، باید دسته‌بندی آثار قلمداد گردد؛ اما تقریباً همین تقسیم مقبول طبع علمای مسلمان واقع شده است و رفته‌رفته آن را توسعه داده

و منظم و منسجم‌تر ساخته‌اند.

۲. ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی (قبل از ۱۸۵- پس از ۲۳۳ق) در *مفاتیح العلوم*. مبنای او با مبنای پیشینیان تفاوت فاحش دارد. خوارزمی تقسیم را بر مأخذ پیدایش و رشد علوم نهاده و تقسیم معارف را با توجه به میراث معرفتی اقوام و نژادها صورت‌بندی کرده است. قرارداد «علوم شریعت» در مقابل «علوم غیرعرب» بدین جهت است که علوم عرب از طریق شریعت اسلام که عربی است پدید آمده است. وی فصول کتاب خویش را ذیل دو مقاله به این ترتیب سازمان داده است: مقاله‌ی اول در علوم شریعت که در شش باب است: فقه، کلام، نحو، کتاب، شعر و عروض و اخبار. مقاله‌ی دوم در علوم غیرعرب که در نه باب است: فلسفه، منطق، طب، عدد، هندسه، نجوم، موسیقی، حیل و کیمیا (همان، ص ۱۳۵-۱۳۶).

۱۱
ذهن

۳. ابوزید احمد بن سهل بلخی (درگذشته‌ی ۳۲۲ق) در *اقسام العلوم*، الگوی رده‌بندی ارسطویی دانش‌ها را از کندی اخذ کرده و به قلم خویش آن را باز آراسته است.

۴. شعیا بن فریغون (شاگرد بلخی) کتابی به نام *جوامع العلوم* تألیف کرده که در بسیاری از مطالب با *مفاتیح العلوم خوارزمی* همسانی دارد. این کتاب احتمالاً در قرن چهارم تألیف شده است. مؤلف در این کتاب اصول بسیاری از مباحث صناعات و علوم مختلف را که دانستن آنها بر کاتبان دواوین لازم بوده، مطرح کرده است. او موضوعات را به ترتیب از کلی به جزئی و به صورت درخت و شاخه‌های آن آورده است.* شاید اصطلاح درختواره‌ی موضوعات که اکنون رایج است، از این دست تجارب اخذ شده باشد.

۵. ابونصر محمد بن محمد فارابی (۲۶۰-۳۳۹ق)، در *احصاء العلوم* - تحت تأثیر ارسطو - علوم را به نظری و عملی تقسیم کرده است. او علوم نظری را به سه قسم ریاضی، طبیعی و الهی، و علوم عملی را به دو قسم اخلاق و سیاست دسته‌بندی کرده است. مبنای کار فارابی برای طبقه‌بندی علوم - همانند ارسطو - متعلق علم، یعنی «موجودات» است؛ به این

* مهدی محقق؛ «تقسیم‌بندی علوم از نظر دانشمندان اسلامی»؛ ص ۲۸-۳۷.

صورت که آن دسته از علومی که از موجوداتی خارج از اراده‌ی انسان بحث می‌کنند و غایت آنها فقط «شناخت» است، علوم نظری نامیده می‌شوند و آن دسته از علومی که از آنچه در اختیار انسان است، بحث می‌کنند و غایت آنها شناخت برای عمل است، علوم عملی هستند (همان، ص ۱۳۵).

۶. ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی ابن سینا (۳۵۹-۴۱۶ق)، علاوه بر اینکه در آغاز الهیات شفا به مبحث تقسیم علوم پرداخته، در رساله‌ی مستقلی به نام اقسام العلوم العقلیة، به تقسیم حکمت پرداخته است و آن را به نظری و علمی و هر کدام را به سه قسم و هر قسم را به اقسام اصلی و فرعی تقسیم کرده است. تقسیم ابن سینا گرچه شامل تمام علوم زمان او نمی‌شود، از آن جهت که مدار عمل خویش را حکمت قرار داده، منظم و منسجم است و مبنای کار کسانی است که پس از او به این مهم پرداخته‌اند.

۷. ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق) در فی فهرسة کتب الرازی کتاب‌های رازی را به این ترتیب تقسیم موضوعی کرده است: ۵۶ کتاب در طب، ۳۳ کتاب در طبیعیات، ۷ کتاب در منطق، ۱۰ کتاب در ریاضیات و نجوم، ۷ کتاب در تفسیر و تلخیص و اختصار کتب فلسفی یا طبی دیگران، ۱۷ کتاب در علوم فلسفی و تخمینی، ۶ کتاب در مافوق‌الطبیعه، ۱۴ کتاب در الهیات، ۲۲ کتاب در کیمیا، ۲ کتاب در کفریات، ۱۰ کتاب در فنون مختلف که جمعاً بالغ بر ۱۸۴ مجلد می‌شود (بیرونی، ۱۹۳۶م).

۸. محمد بن یوسف ابوالحسن عامری، (متوفای ۳۸۱ق) مبنای تقسیم علوم را عقل و وحی قرار داده و علوم را به «ملی» (شرعی / ملت به معنای شریعت) و «حکمی» تقسیم کرده است. علوم ملی را سه قسم دانسته است: ۱. حسی - که کار محدثان است، ۲. عقلی - که کار متکلمان است، ۳. مشترک - که کار فقهاست - و لغت را ابزار کار آنها خوانده است. علوم حکمی را نیز سه قسم دانسته است: ۱. حسی - که مورد تحقیق طبیعیون است، ۲. عقلی - که کار الهیون است، ۳. مشترک - که کار ریاضیین است - و منطق را ابزار آنها دانسته است (حبیبی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴).

۹. ابوالفرج محمد بن اسحاق بن ندیم (متوفای ۳۸۵ق) نیز از جمله کسانی است که با فهرست کردن کتاب‌های مختلف در علوم گوناگون و شمارش شاخه‌های علوم روزگار خود در اثر ارزشمند **الفهرست** به صورت غیرمستقیم به طبقه‌بندی علوم پرداخته است (همان).

۱۰. ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی گرگانی (متوفای ۳۹۰ یا ۴۰۱ق) در رساله‌ی **اصناف العلوم الحکمیة** پس از تعریف اجمالی علم، بی‌آنکه نظم خاصی را رعایت کرده باشد، علوم را به علم کلی (علم الهی) و علم طبیعی تقسیم و اقسام هر یک را ذکر نموده است. وی گرچه از علومی مثل هندسه، نجوم، موسیقی، طب و سیاست نام می‌برد، درباره‌ی آنها توضیح نیز می‌دهد؛ با این حال معتقد است این معارف جزئی در حقیقت علم نیستند، بلکه نفس را آماده دریافت علم کلی می‌کنند (همان، ص ۱۳۶).

۱۱. پدیدآورندگان رسائل **إخوان الصفا** (قرن چهارم هجری قمری)، در **إخوان الصفا** و **خُلان الوفاء** از جمله کسانی هستند که به تقسیم علوم همت گماشته‌اند. آنان معتقدند علومی که بشر دریافت می‌کند، سه نوع است: «ریاضی»، «شرعی وضعی» و «فلسفی حقیقی». علوم ریاضی که علوم آداب زندگی و مصالح دنیایی است به نُه قسم تقسیم شده و علم کتابت، لغت، شعر، سحر، حرف، صنایع، سیر و اخبار از جمله اقسام آن بشمارند- باید توجه داشت اصطلاح ریاضی در این طبقه‌بندی غیر از اصطلاح منظور در علوم «ریاضی» است. علوم شرعی وضعی که برای طلب آخرت و طب نفوس وضع شده‌اند و شش قسم‌اند، از قبیل علم تأویل و تنزیل و... علوم فلسفی که چهار قسم هستند، عبارت‌اند از: ریاضیات، منطقیات، طبیعیات و الهیات (همان، ص ۱۳۵).

۱۲. **ابن حزم اندلسی** (۳۸۴-۴۵۶ق) در رساله‌ی **مراتب العلوم** ابتدا علوم را به دو دسته تقسیم کرده است: علومی که خاص یک ملت‌اند و عبارت‌اند از علم شریعت، علم اخبار و علم لغت؛ علومی که مشترک میان ملل مختلف‌اند و عبارت‌اند از: نجوم، عدد، طب و فلسفه. وی پس از ذکر اقسام هر یک از علوم مزبور، آنها را برای امر معاد و آخرت مفید دانسته و علومی را که برای اصلاح دنیا سودمند است، از قبیل تجارت و کشاورزی دانسته است. مبنای تقسیم وی از جهتی بر کارکرد و فایده‌ی علم، یعنی سودمندی برای دنیا یا

آخرت و از جهت دیگر بر منبع شناخت - شرع یا عقل - استوار است (کیانی فرید، ۱۳۹۰، ص ۱۷۳).

۱۳. ابوالحسن علی بن محمد غزوانی لوکری (قرن چهارم هجری) شاعر گُردزبان، فصل اول کتاب **بیان الحق بضمن الصدق** را که در آن به آثار فلسفی ابن سینا و فارابی پرداخته، به ماهیت علم و تقسیم آن اختصاص داده است. از نظر او علوم در تقسیم اولیه بر دو نوع اند: علوم حکمی و علوم غیرحکمی. علوم حکمی متساوی‌النسب در تمام اجزای زمان و دارای دو گونه تقسیم‌اند: فروع و اصول. فروع از قبیل طب، نجوم، کشاورزی و... اصول نیز بر دو قسم است: قسمی که در آن از اموری که در عالم موجود از آن استفاده می‌شود و نهایت کوشش طالب آن این نیست که آن را بیاموزد تا ابزاری برای دستیابی به علوم دیگر گردد، و قسم دیگر آنکه می‌کوشد آن را ابزاری برای طلب علم به امور موجود در جهان قرار دهد و عادت بر این جاری شده است که این علم منطبق نامیده شود (محقق، ۱۳۷۰، ص ۲۸-۳۷).

۱۴. محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ق) در کتاب **احیاء علوم‌الدین** علوم را به شرعی و غیرشرعی، و غیرشرعی را به محمود و مذموم و مباح تقسیم کرده است. او در تقسیم دیگری علوم را به واجب عینی و واجب کفایی طبقه‌بندی نموده است (حبیبی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۸-۱۳۹).

۱۵. ابو عبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن حسین بن حسن تیمی بگری طبرستانی رازی (۵۴۴-۶۰۶ق) رساله‌ای را در احصای علوم روزگار خویش تألیف داشته به نام **الستینی**. او این رساله را در سال ۵۷۴ق به نام **ابوالمظفر تکش** از خوارزمشاهیان در ۶۰ باب تألیف کرده است و در آن از ۶۰ علم سخن گفته است. البته وی در این رساله مبنای خاصی را برای تقسیم‌بندی خود ذکر نکرده است (همان، ص ۱۳۹).

۱۶. خواجه نصیرالدین ابوجعفر محمد طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) در دیباچه‌ی کتاب **اخلاق ناصری**، و آن‌گاه در تک‌نگاشت کوتاهی به نام **فصل فی بیان أقسام الحکمة علی سبیل الایجاز** که همه جا از آن به **أقسام الحکمة** یاد می‌کنند، به رده‌بندی علوم پرداخته است (همان).

۱۷. ناصرالدین بیضاوی (در گذشته بین سال‌های ۶۸۲ تا ۶۹۲ق) پس از خواجه نصیر با کوشایی و نوآوری در این راه گام برداشته و رساله‌ی **موضوعات العلوم و تعاریفها** را نگاشته است.

۱۸. قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰) در کتاب **درّة التاج لغرة الديباج** یک بار علوم را بر اساس اینکه خاص یک امت است (غیرحکمی) یا نیست (حکمی) تقسیم نموده است. علوم غیرحکمی را بر اساس اینکه بر مقتضای نظر شارع باشد یا نباشد، به دینی و غیردینی، و علوم حکمی را به همان روش *ابن سینا* تقسیم کرده است.

۱۹. شمس‌الدین محمد بن محمود **آملی** (از علمای قرن هشتم هجری قمری) در کتاب **نفایس الفنون فی عرایس العیون** از طرح طبقه‌بندی **جامع‌العلوم** فخرالدین رازی پیروی کرده است. البته **آملی** به جای شصت رشته از علوم، حدود صد رشته‌ی علمی را بررسی کرده است و آنها را صریحاً به دو گروه مشخص «علوم اواخر»- یعنی علوم اسلامی- و «علوم اوائل»- یعنی علوم فلسفی- تقسیم کرده است. **آملی** به رویه‌ی اکثریت پیشینیان، کتاب خویش را با علوم اسلامی آغاز و با علوم فلسفی پایان داده است. ترتیب قسمت اول **نفایس الفنون** با ترتیب **جامع‌العلوم رازی** متفاوت است؛ زیرا **آملی** کتاب خود را با زبان‌شناسی و ادبیات آغاز کرده است؛ ولی **رازی** نخست به ذکر علوم مذهبی، به‌ویژه علم کلام پرداخته است. در قسمت دوم که مربوط به علوم فلسفی است نیز تفاوت‌هایی میان **طرح آملی** و **رازی** به چشم می‌خورد (رفیعی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۳).

۲۰. شمس‌الدین شهرزوری (وفات بعد از ۶۸۰ق) رساله‌ی «تقاسیم‌العلوم» را که رساله‌ی نخست از رسائل **الشجرة الالهية** است، در سه فصل تدوین کرده است؛ فصل اول در وصف حکمت و فضیلت آن است. وی در این فصل با تمسک به آیات و روایات و سخنان بزرگان از حکمای یونان و اشعار، به ذکر فضایل حکمت و غایت آن می‌پردازد. در فصل دوم یک دوره‌ی مختصر از تاریخ حکمت و حکما را بیان می‌کند که در واقع تلخیصی است از **نزهة الارواح** خود او. در فصل سوم به تقسیمات علوم و کیفیت انشعاب آنها می‌پردازد. گرچه روش او در تقسیم علوم همان روش *ابن سینا* است، این رساله با

اضافاتی از قبیل تقسیم علوم به آلی و غیرآلی از یک کار تقلیدی و تکراری متمایز شده است (همان، ص ۱۴۰-۱۴۱).

۲۱. ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون *حَضْرَمِي* (۷۳۲-۸۰۸ق) در مقدمه‌ی *العبر* طبقه‌بندی اجمالی جالبی را در مورد علوم ارائه کرده است به این صورت که علوم و فنون اسلامی به چه ترتیب در چند قرن گذشته مورد تحصیل و مطالعه قرار می‌گرفته است. اصول طبقه‌بندی *ابن خلدون* در مدارس دوره‌ی او و پس از آن مورد قبول بوده است؛ اگرچه همه‌ی موضوع‌ها و رشته‌هایی که در این طبقه‌بندی آمده، در آن مدارس تدریس نمی‌شده است. در واقع طبقه‌بندی علوم *ابن خلدون* را برخی از دانشمندان، تقسیم‌بندی نهایی علوم در اسلام دانسته‌اند. طرحی که در طبقه‌بندی علوم در مقدمه‌ی *ابن خلدون* می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد، عبارت است از: علوم اسلامی، تاریخ و جغرافیا، علوم فلسفی عملی، علوم مذهبی، علوم فلسفی نظری، علوم ادبی و زبان‌شناسی (همان، ص ۱۱۰-۱۲۷).

۲۲. ابوالخیر *عصام‌الدین احمد بن مصطفی بن خلیل طاش کُبری زاده* (۹۰۱-۹۶۸ق) از دانشمندان بزرگ اسلامی است که در بسیاری از علوم صاحب‌نظر بوده است. کتاب وی **مفتاح السعادة و مصباح السيادة** از کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌ها در طبقه‌بندی و تقسیم علوم است. او در این کتاب ۱۵۰ رشته از علوم و فنون گوناگون رایج در جهان اسلام را شرح داده است. بعد از او، پسرش این کتاب را به ترکی ترجمه کرد و تعداد علوم مندرج در آن را به پانصد رشته‌ی علمی افزایش داده، آن را **موضوعات العلوم** نامید.

طاش کبری زاده در مقدمه‌ی کتابش، طبقه‌بندی خویش را جامع‌ترین و بهترین تقسیم‌بندی علوم در طول تاریخ تمدن اسلامی معرفی کرده است. وی در این طبقه‌بندی کلیه‌ی علوم را به هفت بخش اصلی تقسیم کرده که هر یک از این بخش‌ها به فروع و فرعی‌های دیگری تقسیم می‌شوند: بخش اول و دوم علوم مربوط به خط و فروع آن، بخش سوم منطق و فروع آن، بخش چهارم علوم حکمی و عقلانی و فروع آن، بخش پنجم علوم

حکمت عملی و فروع آن، بخش ششم علوم شرعی و فروع آن، بخش هفتم علوم باطن و فروع متعلق به آن (همان، ص ۱۲۶).

۲۳. صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی (۹۷۹-۱۰۴۵ق) در شرح هدایة اثیریة حکمت را به دو قسم عملی و نظری تقسیم نموده، معتقد است در حکمت نظری خود معرفت مقصود است و در حکمت عملی ادخال آن علم در وجود یا منع آن علم در وجود، مقصود است. از نظر او حکمت نظری اشرف است؛ زیرا در حکمت عملی، علم وسیله و عمل مقصود است. به علاوه در حکمت نظری قوه‌ی نظری نفس استکمال می‌یابد و قوه‌ی نظری جنبه‌ی عالی‌هی نفس است. حکمت نظری بر سه قسم است: ۱. علم اعلی که مشتمل بر دو قسم است: یکی علم کلی مشتمل بر تقاسیم وجود که فلسفه‌ی اولی نام دارد و مقدم بر سایر علوم است؛ دیگر علم الهی که فن مفارقات است و اثولوجیا به معنای معرفت ربوبیت نامیده می‌شود. ۲. حکمت وسطی که علم ریاضی و تعلیمی نامیده می‌شود و بر چهار قسم هیئت، هندسه، موسیقی و حساب منقسم است. ۳. علم طبیعی که متعلق به امور مادی است.

اما حکمت عملی عبارت است از نفس انسانیت از حیث اتصافش به اخلاق. ملکات اخلاقی بر سه قسم است، ولذا حکمت عملی نیز بر سه قسم و یا به تعبیر دیگر بر چهار قسم منقسم می‌شود: یا مختص به شخص واحد است (علم اخلاق)؛ یا مختص به اجتماع است به حسب منزل (حکمت منزلیه)؛ یا مختص به اجتماع است به حسب جامعه (حکمت مدینه) و خود بر دو قسم می‌باشد: یا متعلق به پادشاه است (علم سیاست) یا متعلق به نبوت و شریعت است (علم نوامیس) (کیانی فرید، ۱۳۹۰، ص ۱۷۷).

شش) مبانی و اصول منطق پیشنهادی

گفتیم طبقه‌بندی علوم از فروع مبحث «هویت‌شناسی» علم و مبتنی بر مسئله‌ی «ملاک وحدت و تمایز علوم» است؛ از این رو منطق پیشنهادی ما برای طبقه‌بندی دانش‌ها، مبتنی بر نظریه‌ی تناسق (سازواری چندوجهی مانع‌الخلوی مؤلفه‌های رکنی علم) است که نظریه‌ی مورد نظر راقم برای تبیین معیار وحدت و تمایز علوم است. اکنون ضمن اشاره به عمده‌ی

آرای مطرح شده درباره‌ی مناط وحدت و تمایز علم، نظریه‌ی تناسق را به‌اجمال تبیین و سپس اصول منطق پیشنهادی را ارائه می‌کنیم:

الف) نظرات مختلف درباره‌ی ملاک وحدت و تمایز علم

در جهان اسلام، اصحاب علم اصول بیش از دیگر دانشوران، حتی اصحاب فلسفه به بحث از مسئله‌ی «وحدت و تمایز علم» پرداخته‌اند. به همین جهت است که آرای مختلفی در میان اصولیان ظهور کرده است. موارد زیر از جمله‌ی آنهاست:

۱. وحدت و تمایز علم به موضوع آن است: این انگاره، قدیمی‌ترین نظر در این مسئله و مورد قبول غالب اصولیان متقدم است. صاحب فصول (قده) ضمن نقد آنان از جهت تقیید موضوع علم به تحیث، این نظر را پذیرفته است (غروی اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۰). محقق رشتی (قده) نیز ضمن ردّ این نقد صاحب فصول اصل نظریه را تأیید کرده است (گیلانی رشتی، ۱۳۱۳، ص ۳۲).

۲. وحدت و تمایز علم به غایت آن است: محقق خراسانی (قده) این نظریه را طرح^۱ و در این نظر از استاد خود پیروی کرده است.^۲

۳. قول به تفصیل میان علوم حقیقی و علوم اعتباری: محقق عراقی (قده) (۱۴۲۲ق) این دیدگاه را که «وحدت و تمایز علوم برهانی و حقیقی می‌تواند به موضوع و وحدت و تمایز علوم اعتباری به اغراض باشد» مطرح کرده است. وی پس از اشاره به دو نظریه‌ی ملاک‌انگاری موضوع و غایت، می‌گوید: «می‌توان پذیرفت که علوم دو دسته‌اند: گروهی که تمایز آنها جز به اغراض نیست، همچون علوم ادبی و نقلی؛ گروه دوم علومی که تمایز آنها به موضوعات است، مانند اکثر علوم عقلی همچون فلسفه و ریاضیات...»^۳. علامه طباطبایی (قده) نیز بر این نظر تأکید ورزیده است (طباطبایی، ۱۳۶۸، ص ۱۱-۱۰). علامه جوادی آملی (حفه) نیز در *رحیق مختوم* همین نظر را پذیرفته است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۸). این بدان جهت است که اولاً در علوم عقلی فرض موضوع و وحدانی ممکن است، اما فرض موضوع بسیط و منسجم در علوم اعتباری میسر نیست؛ ثانیاً تکون علوم اعتباری تابع اعتبار و غرض معتبر آن است، اما علوم حقیقی چنین نیستند.

۴. وحدت و تمایز علم به وجود «جهت جامع» بین مسائل آن است: این نظریه را سیدمحمد محقق داماد (قدّه) (۱۳۲۵-۱۳۸۸ق) ارائه کرده است (طاهری، ۱۳۸۲، ص ۳۹).

۵. وحدت و تمایز علم به نسخه‌ی ذاتی مسائل آن است: این نظریه از آن امام خمینی (قدّه) (۱۴۱۸ق) است.^۴

۶. وحدت و تمایز علم، اعتباری است: این بدان جهت است که علم‌شدگی هر علمی تابع اعتبار و تصالح خبرگان و نخبگان آن فن است؛ پس تمایز میان دو علم نیز اعتباری خواهد بود؛ زیرا تمایز بین دو موجود اعتباری، لامحاله اعتباری است.

حقیقت این است که هر کدام از آرای فوق با اشکال یا اشکالات متعددی مواجه است که طرح آنها از حوصله‌ی این مقال فشرده بیرون است؛* از این رو تنها به یکی از اشکالات مشترکی که بر همه‌ی آنها وارد است، اشاره می‌کنیم و می‌گذریم و آن اینکه تمام ملاک‌های مطرح‌شده، موارد نقض دارند؛ در نتیجه هیچ یک از آنها نمی‌توانند به عنوان معیاری مطلق برای تبیین وحدت و تمایز در تمام علوم پذیرفته شوند.

توضیح: به رغم اینکه برخی از علوم مانند علوم اعتباری، فاقد موضوع به معنای «ما یبحث فیہ عن أعراضه الذاتیه» (آنچه که در علم از أعراض ذاتی آن بحث می‌شود) هستند، اما علم قلمداد می‌شوند؛ کما اینکه برخی دیگر از علوم مانند علم اصول - دست‌کم بر اساس تعریف خود مرحوم آخوند خراسانی (قدّه) که صاحب نظریه‌ی ملاکانگاری غایت علم در مسئله‌ی وحدت و تمایز است) دارای أعراض متعدد هستند، اما یک علم به شمار می‌روند؛ چنان‌که موضوع پاره‌ای از علوم عقلی مانند فلسفه، عرفان نظری و کلام - دست‌کم بنا به برخی اقوال - مشترک است، اما علم واحد محسوب نمی‌شوند؛ همچنین سنخیت ذاتی‌ای میان برخی مسائل با برخی دیگر از مسائل در بعضی از علوم، مانند مسائل مباحث «الفاظ»، «مستقلات عقلیه» و «اصول عملیه»^۵ دانش اصول، وجود ندارد، اما همگان بر علمیت این دستگاه معرفتی اذعان دارند و بالاخره اینکه علم‌انگاری مجموعه‌ی مسائل

* اشکالات حلّی و نقضی وارد بر یک‌یکان‌یکان آرا در خلال دوره‌ی دوم دروس خارج اصول نگارنده مطرح و مستند شده است. علاقه‌مندان می‌توانند به مبحث وحدت و تمایز علم در وبگاه rashad.ir مراجعه کنند.

مطرح در دانشی همچون فلسفه هرگز در گرو تصالح و تفاهم جامعه‌ی نخبگانی حکما و صرف اعتبار آنان نیست، والا جابه‌جایی و انتقال برخی از مسائل آن به مثلاً علوم ادبی و بالعکس مجاز می‌بود که چنین نیست.

با توجه به اشکالات وارد بر هر یک از نظریه‌های مربوط به مناط وحدت و تمایز علم، ما بایستگی «سازواری حداکثری مؤلفه‌های رکنی علم» را مطرح و از این دیدگاه به «نظریه‌ی تناسق ارکان» تعبیر می‌کنیم.

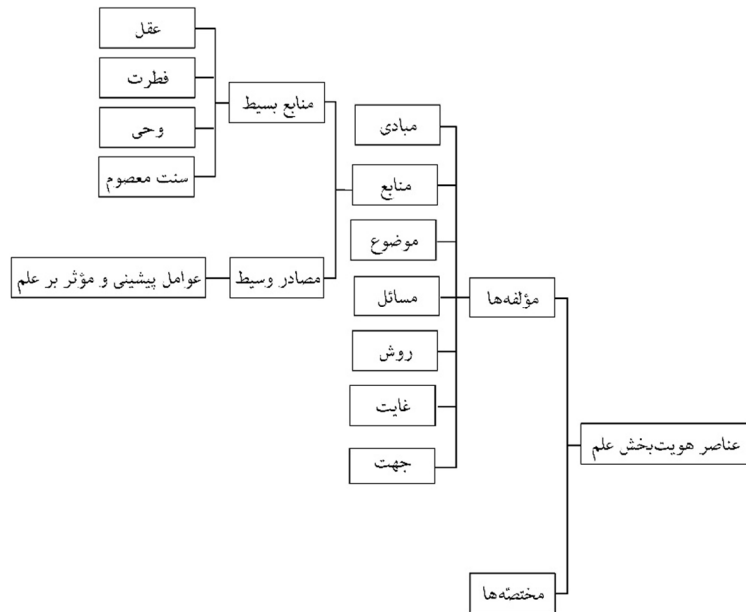
ب) شرح نظریه‌ی تناسق و کارکردهای آن در طبقه‌بندی علوم

نظریه‌ی تناسق و کارکردهای آن درباره‌ی طبقه‌بندی علوم را می‌توان در چهارچوب پنج اصل به شرح زیر تبیین کرد:

۱. فلسفه‌ی مضاف به هر علمی، عهده‌دار پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح در زمینه‌ی مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، موضوع، مسائل، قلمرو، منابع معرفتی، منطقی، غایت و کارکردها، هندسه‌ی معرفتی، هندسه‌ی صوری، محیط تکون، و... آن دانش است. مجموعه‌ی این عناصر به صورت کلی هویت‌بخش علم قلمداد می‌شوند.

۲. عناصر هویت‌بخش علم‌ها، از جهت مولدبودن - که موجب تکون دانش می‌شوند - و مولدنبودن، به دو گروه دسته‌بندی می‌شوند. از متغیرهایی همچون «مبادی»، «موضوع»، «مسائل»، «روش»، و «غایت» علم که تکون و تعیین دانش و مسائل اساسی آن در گرو آنهاست، به «عناصر تکون‌بخش» یا «مؤلفه‌ها» تعبیر می‌کنیم؛ به متغیرهای غیرمولد که هستی و هویت آنها نیز تحت تأثیر عناصر مولد صورت می‌بندد، «عناصر تابع» یا «مختصه‌ها»ی علم اطلاق می‌کنیم. مسائلی همچون «کارکردها»، «هندسه‌ی معرفتی»، «قلمرو»، «هندسه‌ی صوری»، محیط تکون، و... علم در زمره‌ی مختصه‌های دانش‌ها هستند.

انواع مؤلفه‌ها و مختصه‌های دانش را می‌توان به صورت زیر نمودار کرد:



۳. با توجه به اشکالات حلّی و نقضی وارد شده بر نظریه‌های تک‌عامل‌انگار، هیچ یک از آنها به عنوان تبیین‌کننده‌ی مناط مطلق وحدت و تمایز در همه‌ی علوم، قابل دفاع نیستند.
۴. میان مؤلفه‌های تکون‌بخش در هر علمی تناسب و ترابط وثیقی برقرار است؛ آن‌سان که هر کدام از این عناصر (مبادی، موضوع، مسائل، منابع معرفتی، منطق، غایت) با نوع خاصی از دیگر عناصر، تلائم و سازگاری دارد؛ مثلاً «مبادی» هر علمی با توجه به سنخه‌ی آن علم، با کاربست «منطق»ی فراخور، نوع خاصی از «مسائل» را تولید می‌کنند، و این مسائل نیز به حل نوع خاصی از مشکلات منتهی و تحقق «غایت» فراخوری را سبب می‌شوند؛ کما اینکه هرگونه از مجموعه‌ی مسائل از هر «منبع»ی قابل استنباط و استنتاج نیست، و حول محور هر «موضوع»ی نمی‌تواند فراگرد آید.
۵. تناسب و ترابط میان مؤلفه‌ها، منشأ تعاملات سازنده‌ای میان آنها گشته و اقتضائات تعیین‌کننده‌ای را در «مقام ثبوت» و «مقام اثبات» دارد؛ از این‌رو باید اقتضائات همه‌ی مؤلفه‌های رکنی هر علمی، در تحلیل و تعلیل مباحث «پیراعلم»ی و «پیرامسئله»ای و نیز «مسائل» آن علم، ملاحظه و منظور گردد. به تعبیر دیگر برآیند خصلت تناسب و ترابط وثیق

میان عناصر رکنی علوم، در سه افق، مجال بروز می‌یابد:

الف) «فراعناصری» (معطوف به احکام کلی خود علم، با لحاظ هویت جمعی آن و به عنوان معرفت دستگاہوار)؛ این جلوه در مباحث پیراعلمی آن دانش نقش‌آفرینی می‌کند؛ مثلاً بر اساس آن می‌توان مشخص کرد که آن دانش از جمله‌ی علوم حقیقی است یا در زمره‌ی علوم اعتباری یا در شمار علوم ترکیبی.

ب) «بیناعناصری» (معطوف به احکام خود عناصر علم)؛ این جلوه در مباحث پیراعناصری علم نقش‌آفرینی می‌کند؛ مثلاً به اقتضای برابری ترابط بین قلمروشناسی علم با دیگر عناصرش، جایگاه هر یک از مباحث مبادی‌پژوهی، موضوع‌شناسی، مسائل‌پژوهی، غایت‌شناسی یک علم در قیاس با قلمروشناسی آن، مشخص می‌گردد (مبادی‌پژوهی، موضوع‌شناسی، مسائل‌پژوهی و غایت‌شناسی مقدم بر قلمروشناسی است).

ج) «فرامسائلی» (معطوف به تعریف و تحلیل مسائل بخش‌های علم)؛ این جلوه در مباحث پیرامسائلی علم نقش‌آفرینی می‌کند؛ مثلاً در تعیین روش‌شناسی مسائل علم، از ترابط و تناسب غایت‌شناسی علم با منطق آن، کمک می‌گیریم (اگر غایت، اکتشاف امر واقع‌مند نفس‌الامری است، منحصرأ از روش برهانی باید استفاده کرد، والا روش‌های استظهاری ظنی نیز بسنده است).

۶. به رغم تأثیر موازی همه یا اکثر مؤلفه‌ها در مباحث مطرح‌شده در بند فوق، ممکن است یکی از عناصر - علی سبیل مانعة الخلو - از موقعیت گرانگاهی برخوردار باشد؛ این نقش البته به حد تبدیل شدن به علت تامه برای مسئله (آنچنان‌که نظریه‌های رایج مدعی آن‌اند) نمی‌رسد.

۷. اقتضائات ناشی از ترابط و تناسب مؤلفه‌های رکنی با یکدیگر، هم چندسویه و عرضی است، هم چندلایه و طولی؛ در نتیجه عواید و فواید تعاملات عناصر به دو صورت افقی و عمودی آشکار می‌شود.

۸. تطور و تغییر فاحش در هر کدام از عناصر رکنی یک علم می‌تواند در مقام ثبوت، موجب تطور و تغییر در حقیقت آن علم و در مقام اثبات، سبب تطور و تحول در معرفت

به آن علم و عناصر دیگرش گردد.

۹. نظریه‌ی تناسق، جامع‌ترین و واقعی‌ترین سامانه‌ی ملاکی را در مسئله‌ی وحدت و تمایز علوم به دست می‌دهد. بر اساس این نظریه، هیچ یک از ملاک‌های مطرح‌شده در زمینه‌ی مناط وحدت و تمایز به‌تنهایی برای تبیین مسئله کافی نیست؛ بلکه ملاک متقن، جامع و مانع برای این مسئله، تناسق و سازگاری چندسویه‌ی مؤلفه‌های رکنی یک علم، مناط وحدت و انسجام درونی دانش و ناسازگاری و عدم انسجام آنها تعیین‌کننده‌ی مرزهای تمایز بین دانش‌ها با یکدیگر است.

۲۳

ذهن

۱۰. بر اساس مفاد بند بالا، با توجه به نوع و نحوه‌ی عناصر رکنی انواع علوم موجود و نسبت آنها با همدیگر - در رویکرد پسینی - می‌توان آنها را در یک سامانه‌ی «هرم - شبکه‌سان» (عمودی - افقی) ساماندهی نمود و بدین‌سان «طبقه‌بندی عمودی» و «دسته‌بندی افقی» این دانش‌ها را به دست آورد. با نگاه پیشینی و منطقی نیز می‌توان سامانه‌ای را با لحاظ وضع مطلوب پیشنهاد کرد.

۱۱. عناصر غیررکنی (مختصه‌ها) می‌تواند در سامانه‌ی «هرم - شبکه‌سان» طبقه‌بندی و دسته‌بندی علوم، به مثابه ملاک‌های ثانوی، به عنوان مرجحات پس از مؤلفه‌های رکنی که ملاک‌های اولی‌اند، در حل تزاخم رتبه و رابطه‌ی بین برخی از علوم مساوی - از نظر ملاک‌های اصلی - با برخی دیگر مورد ملاحظه و مداخله قرار گیرند.

۱۲. هر گروه از علوم بر اساس میزان اشتراکشان با دیگر علوم در مؤلفه‌های رکنی تکون‌بخش خود، و احیاناً گرانگاه‌انگاری یکی از مؤلفه‌های خمسه و نیز مقدار افتراکشان با گروه دیگر، دسته‌ای خاص را تشکیل می‌دهند. هر دسته از علوم هموند از اشتراکات افزون‌تر و افتراکات کمتری برخوردارند. گروه‌دانش‌ها نیز مجموعه‌ی علوم را تشکیل می‌دهند. به هر اندازه که به سمت دامنه‌ی «طیف - منشورواره»ی مجموعه‌ی علوم پیش می‌رویم، از میزان اشتراکات کاسته و بر مقدار افتراکات افزوده می‌شود.

۱۳. هرچند سامانه‌ی ساختار کلان دانش‌ها بر اساس «مشترکات»، نظیر اجناس و «مختصات»، نظیر «فصول» صورت می‌بندد و همه‌ی علوم در جنس عالی که «معرفت

دستگاهوار» بودن است، اشتراک دارند، اما می‌توان به لحاظ معرفتی یا احیاناً براساس دواعی و اغراض مختلف، گرانیگاه تصنیف دسته‌ای از علوم را تغییر داد و به‌نحو علی‌البدل، عناصر مختلفی را حسب مورد، گرانیگاه انگاشت، و بدین صورت، دسته‌بندی‌های گوناگونی را از علوم و شاخه‌های فرعی آنها به دست آورد؛ ازاین‌رو طبقه‌بندی علوم در سطوح نازله‌ی گروه‌دانش‌ها (شاخه‌های فرعی) می‌تواند نسبی و متنوع باشد

۱۴. با توجه به برآمد چندوجهی منطقی پیشنهادی و به تبع نظریه‌ی مبنای آن، که نظریه‌ای چندوجهی است، می‌توان آن را «الگوی چندوجهی طبقه‌بندی و دسته‌بندی معارف» نامید.

ج) اشاره به اشکالات محتمل‌الورود بر نظریه‌ی تناسق و پاسخ‌های اجمالی آنها

برخی اشکالات بر نظریه‌ی تناسق، از ناحیه‌ی بعضی از فضلا وارد شده یا می‌تواند راجع به آن مطرح شود. در اینجا به پاسخ اجمالی اشکالات محتمل‌الورود می‌پردازیم:

• ترابط میان متغیرهای رکنی از چه سنخ ترابطی است؟ آیا این عناصر با یکدیگر تلازم منطقی دارند؟ مثلاً یکی ذات و علت است و باقی عرض و معلول هستند، یا همگی معلول علت واحده‌اند؟ اگر چنین باشد، این نظریه تنها مناسب تبیین روابط عناصر رکنی علوم حقیقیه است؛ زیرا چنین رابطه‌ای در علوم اعتباریه متصور نیست.

پاسخ: به حکم همین تناسب و ترابط، سنخ ترابط میان متغیرهای هر علم با هم و این عناصر با خود علم، به فراخور همان علم است؛ لهذا ترابط و نیز تأثیر و تأثر متغیرهای علوم حقیقی از سنخ حقیقی است و علوم اعتباری از سنخ اعتباری.

• از آنجا که وزن تأثیر همه‌ی عناصر رکنی بر علم‌ها یکسان نیست و دست‌کم تأثیر این متغیرها در همه‌ی علوم - هرچند از یک نوع مانند علوم حقیقی - یکنواخت نیست و نیز با توجه به تعدد عناصر و همچنین تطورات احتمالی که می‌تواند ثبوتاً در آنها روی دهد، یا تفاوت‌هایی در مقام اثبات و معرفت پدید آید، آیا قول به تأثیر و تأثر تعیین‌کننده‌ی عناصر، منتهی به نسبت در عناصر و خود علم نمی‌گردد؟

پاسخ: اولاً هر نسبیتی - به‌ویژه آن‌گاه که حقیقی و اجتناب‌ناپذیر باشد - مطرود نیست؛ مثلاً اینکه سطوح فهم مؤمنان حتی عالمان دینی از دین، ناگزیر یکسان نیست، چه پیامد

منفی‌ای می‌تواند داشته باشد! و گیرم که تبعات منفی‌ای نیز داشته باشد، چه می‌توان یا می‌باید کرد؟ مثلاً اگر در مانحن فیه، میان عناصر رکنی با هم و میان آنها با دانش، در نفس الامر تناسب و تعاملی برقرار باشد، با عدم اذعان بدان، منتفی نخواهد شد و تبعات آن زدوده نخواهد شد.

● بالأخره برای هر علمی، محور ثابتی لازم است، والا فاقد ملاک وحدت خواهد بود. عدم وحدت نیز مساوق با عدم وجود است، پس در صورت فقدان محور، دانش صورت نخواهد بست.

۲۵
ذهن

پاسخ: قول به مناط یکسان و یگانه و بدل‌ناپذیر در ملاک مسئله‌ی علم، فاقد توجیه علمی و دلیل درخوری است. در این مسئله، نظری جز معیارمندی مانعة الخلوی رهگشا نیست؛ نظریه‌ی تناسب مستلزم نفی فرد رئیسی در میان عناصر - هرچند حسب‌الموردی - نیست. وانگهی اگر هویت علم را «کلی متشکل از عناصر رکنی» بینگاریم، همان انسجام مجموعه‌ی عناصر، مناط وحدت علم قلمداد خواهد شد و نیازی به مناط واحد بدل‌ناپذیر نیست.

● با توجه به اینکه برخی عناصر رکنی با برخی دیگر از سنخ واحد نیستند، بلکه با هم متعارض‌اند و لااقل ضدین هستند، آیا می‌توانند با هم تعامل مولد و برابری مشترکی داشته باشند؟

پاسخ: حال اجزاء العلة الواحدة که با هم علت واحدی را شکل می‌دهند و معلول واحد حقیقی‌ای را پدید می‌آورند همین‌گونه است؛ اگر اشکال وارد باشد مشترک‌الورود خواهد بود.

● اگر متغیرهای رکنی علم متوقف بر همدیگر انگاشته شوند و این فرایند سامانه‌ای همه‌گیر بوده، حلقه‌ی بسته‌ای را تشکیل دهد، و نیز تکون و تعین علم در گرو عناصر باشد و عناصر یک علم نیز متغیر و تابعی از علم قلمداد شوند، مستلزم توقف شیء علی نفسه و دور خواهد بود.

پاسخ: تعامل میان عناصر با هم و نیز آنها با علم، متناوباً و در فرایند حرکت از اجمال

به تفصیل و بالعکس [شبیبه به دور هرمنوتیکی] صورت می‌بندد، لهذا دور اتفاق نخواهد افتاد.

● اگر تعین و تعیین در دو افق ثبوت و اثبات، مترتب بر متغیرهای رکنی باشد، آیا مقام ثبوت که مقام واقع و تکوین است، تابع اعتبار ما نخواهد شد؟

پاسخ: تعین در مقام ثبوت تابع احکام و اوصاف ثابت و نفس‌الامری متغیرهاست، نه تابع مقام اثبات و معرفت ما، و تعیین در افق اثبات نیز تابع نگاه و معرفت؛ پس تغییر و تطور در هر مقامی تابع متغیرها یا احوال متغیرها، فراخور و درخور همان افق و عالم است.

● متغیرهایی چون عنصر غایت، عنصری بیرونی هستند، متغیر بیرونی را چگونه می‌توان عنصر رکنی تکون‌بخش و هویت‌ساز دانش انگاشت؟

پاسخ: مگر علل درونی معالیل هستند؟ مثلاً علت غایی، به رغم آنکه بیرونی و وجوداً متأخر است، در پدیدآیی هستومندان سهم‌گذار است؟ ولهذا اگر این نقاش موجه باشد، مشترک‌الورود خواهد بود.

برایند منطق پیشنهادی ما برای طبقه‌بندی علوم، در زمینه‌ی ساختاربندی علوم انسانی مطلوب - و نه محقق - است؛ زیرا برخی از الگوهای برآمده از این منطق با علوم انسانی محقق سازگاری ندارد، بلکه فقط با فرض تأسیس و تدوین علوم انسانی جدید، قابل طرح‌اند؛ مثلاً الگوی مبتنی بر گونه‌شناسی قضایا و سه‌گانه‌انگاری مسائل علوم انسانی، تنها با مقام تأسیس علوم انسانی مطلوب، می‌تواند کاربرد داشته باشد.

نتیجه‌گیری

اشاره شد که طبقه‌بندی علوم از دغدغه‌های دیرین و دائمی فیلسوفان و فرزندان است؛ بدین جهت شماری از علمای شرقی و غربی در این وادی، طبع و توان آزموده‌اند.

این نکته نیز درخور توجه است که در عصر ما توسعه و تطور دانش‌های موجود و نیز تأسیس علوم جدید، شتاب صدچندان یافته است؛ این امر علاوه بر آنکه لامحاله موجب تغییر نظام و هندسه‌ی طبقه‌بندی است، ارائه‌ی نظام‌ها و الگوهای روزآمد را بیش از پیش مبرم می‌دارد.

همچنین توضیح دادیم که مسئله‌ی «طبقه‌بندی علوم» از مباحث اساسی فلسفه‌ی عام و مشترک علوم به‌شمار می‌رود؛ این بحث از فروع مبحث «هویت‌شناسی» علم و مبتنی بر مسئله‌ی «ملاک وحدت و تمایز علوم» قلمداد می‌شود. پذیرش عنوان «علوم انسانی» و تکوّن حوزه‌ی معرفتی مستقلی با این عنوان نیز مولود پذیرش الگوی خاصی در طبقه‌بندی علوم است؛ اما با توجه به اشکالاتی که بر نظریه‌های مربوط به مناه وحدت و تمایز علم وارد شده است، ما بایستگی «سازواری حداکثری مؤلفه‌های رکنی علم» را مطرح و از آن به «نظریه‌ی تناسق ارکان» تعبیر کردیم. در پایان نیز به اشکالات محتمل‌الورود بر نظریه‌ی تناسق اشاره و پاسخ‌های اجمالی به آنها داده شد.

به نظر ما این نظریه می‌تواند مبنای الگوی جدید و جامعی برای طبقه‌بندی عمودی و دسته‌بندی افقی قلمداد گشته، سامانه‌ی مناسبی را برای رده‌بندی معارف پدید آورد که از آن به «الگوی طبقه‌بندی هرم- شبکه‌سان تعبیر کردیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. ایشان ذیل بحث از موضوع و مسائل علم می‌فرماید: «وقد انقدح بما ذکرنا، أن تمايز العلوم إنما هو باختلاف الأغراض الداعية إلى التدوين، لا الموضوعات ولا المحمولات؛ وإلا كان كل باب، بل كل مسألة من كل علم، علماً على حدة؛ كما هو واضح لمن كان له أدنى تأمل. فلا يكون الاختلاف بحسب الموضوع أو المحمول موجباً للتعدد، كما لا يكون وحدتهما سبباً لأن يكون من الواحد.» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۹، ص ۸).

۲. ایشان فرموده است: «... لكن تسمية بعض المركبات الإعتبارية علماً، دون مركب اعتباري علماً، دون مركب اعتباري آخر كباب من علم واحد بملاحظته تعدد الغرض و وحدته». نیز فرموده: «... لكن كون المجموع فناً واحداً دون فنون متعدده لوحدة الغرض. و منه اظهر ان تعدد الغرض إنما يوجب تعدد العلم في مورد قابل كمرکبتين اعتباريتين لا مركب واحد» (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۲).

۳. متن سخن ایشان به این شرح است: «و حينئذ فصح لنا بعد البيان المزبور دعوى ان تمايز العلوم بقول مطلق بتمایز الأغراض الداعية على تدوينها لا بتمایز موضوعاتها. و لئن أبيت من ذلك فلک ان تجعل العلوم صنفين صنف منها لا يكون امتيازها الا بأغراضها كما في العلوم الأدبية و النقلية، و صنف منها يكون امتيازها بتمایز موضوعاتها كما في كثير من العلوم

العقلية من الفلسفية و الرياضية» (عراقى، [بى تا] ج ۱، ص ۱۲).
 ۴. ايشان فرموده است: «و الذى يجب الإلتزام به، و يكون معتبراً فى جميع العلوم، أنما هو وجود
 التسانخ [و] التناصب بين مسائل كل علم فى جهة من الجهات»؛ نیز می فرماید: «فتحصّل: أنّ
 اختلاف العلوم بذاتها لا بالأغراض، و وحدة العلم امر اعتبارى بلحاظ تسانخ مسائل ذلك العلم و
 تناسب بعضها مع بعض» (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱-۵۴ / سبحانی تبریزی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴).

منابع و مأخذ

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ **کفایة الأصول**؛ بیروت: آل البيت (ع)، ۱۴۲۹ق.
۲. ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد؛ **رسالة للبيروني في فهرست كتب محمد بن زكريا الرازي**؛ باريس: القلم، ۱۹۳۶.
۳. جوادى آملی، عبدالله؛ **رحیق مختوم**؛ قم: اسراء، ۱۳۷۵.
۴. حبیبی، نجفقلی؛ «مبانی تقسیمات علوم به انضمام رساله‌ی تقاسیم العلوم شهرزوری»؛ **مقالات و بررسی‌ها**، ش ۵۸-۵۷، بهار ۱۳۷۴.
۵. خمینی، سیدروح‌الله؛ **جواهر الاصول**؛ تهران: موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۶. رفیعی، علی (علامه)؛ «طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام»؛ **نامه‌ی فرهنگ**، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۳.
۷. سبحانی تبریزی، جعفر؛ **تهذیب الاصول**؛ قم: دارالکفر، ۱۳۶۷.
۸. طاهری، جلال‌الدین؛ **المحاضرات: مباحث فی اصول الفقه**؛ اصفهان: انتشارات مبارک، ۱۳۸۲.
۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **حاشیة الكفایة**؛ قم: بنیاد فکری استاد علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ۱۳۶۸ق.
۱۰. عراقی، آقا ضیاء‌الدین؛ **نهایة الافکار**؛ قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، [بى تا].
۱۱. غروی اصفهانی، محمدحسین؛ **الفصول الغرویة**؛ قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
۱۲. _____؛ **نهایة الدراية**؛ بیروت: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.
۱۳. کیانی فرید، مریم؛ «طبقه‌بندی در تاریخ: بحثی در باب تقسیمات علوم از منظر اندیشمندان متقدم»؛ **سوره‌ی اندیشه**، ش ۵۴-۵۵، آذر و دی ۱۳۹۰.
۱۴. گیلانی رشتی، حبیب‌الله بن میرزا محمدعلی‌خان؛ **بدائع الافکار**؛ تهران: آل البيت، ۱۳۱۳ق.
۱۵. محقق، مهدی؛ «تقسیم‌بندی علوم از نظر دانشمندان اسلامی»؛ **رهیافت**، ش ۱، ۱۳۷۰.